

## لنین پیرامون امپریالیزم

از مقدمه ی ۱۹۴۲ سردبیران «بین الملل چهارم»:

۱۸مین سالگرد درگذشت لنین (وی در ۲۱ ژانویه ی ۱۹۲۴ درگذشت)، در شرایطی سر می رسد که جهان در جنگ جهانی دوم غوطه ور گردیده است. در میانه ی نخستین کشتار جهانی، لنین دومین قتل عام را پیش بینی کرده بود. از این فراتر، او پیش بینی کرده بود که در صورت بقای امپریالیزم، تنازعات جهانی بی پایانی از پی خواهند آمد. اگر امپریالیزم باز هم از این جنگ فعلی جان به در برد، جنگ های سوم و چهارم و ... هم از راه خواهند رسید.

لنین، به واسطه ی همان روش علمی که او را قادر به پیش بینی سیر رویدادها در دوره ی تداوم حاکمیت امپریالیزم می نمود، به یک برنامه ی واقع گرایانه برای مبارزه دست یافت. تنها برنامه ای که راه خروج از این بُن بست را به جامعه نشان می دهد.

لنین در دوره ی جنگ جهانی اول به بلوغ و پختگی خود رسید. تحلیل او از جنگ های امپریالیستی و نتایجی که از این تحلیل اتخاذ کرد، در زمره ی بزرگ ترین پیروزی های مارکسیزم جای دارد. این برنامه ی لنینیستی در برابر امپریالیزم بود که مسیر را به سوی پیروزی توده های روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ هموار کرد. و این پیروزی در عوض منجر به خاتمه ی نخستین جنگ امپریالیستی جهانی اول شد.

امروز هیچ برنامه ای به جز برنامه ی لنین، رستگاری بشریت را به ارمغان نمی آورد. اکنون در سال ۱۹۴۲، هیچ چیزی را مرتبط تر از انتشار جمع بندی درخشان تروتسکی از نتایج لنینیستی جنگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴ نیافتیم. این سند را لنون تروتسکی در اوایل ۱۹۳۹ به رشته ی تحریر در آورد. این نخستین بار است که این سند به انگلیسی منتشر می شود.

سردبیران (بین الملل چهارم)

\* \* \*

لنین در سال ۱۹۱۶ نوشت «همواره در طول تاریخ مصداق داشته است که پس از مرگ رهبران انقلابی محبوب در میان طبقات تحت ستم، دشمنان شان تلاش می کنند نام اینان را برای فریب همان طبقات تحت ستم، به نفع خود مصادره کنند». با هیچ کسی در طول تاریخ به اندازه ی لنین چنین بی رحمانه رفتار نشده است. دکترین رسمی کنون کرملین و سیاست های کمینترن در قبال مسأله ی امپریالیزم و جنگ، تمامی نتایجی را که لنین بدان دست یافت و حزب را از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به آن رساند، بی پروا زیر پا می گذارد.

با آغاز جنگ در اوت ۱۹۱۴، نخستین مسأله ای که مطرح گردید، چنین بود: آیا سوسیالیست های کشورهای امپریالیستی باید موضع «دفاع از مام میهن» را اختیار کنند؟ موضوع بر سر این نبود که آیا فرد فرد سوسیالیست ها باید وظایف و تعهدات سربازان را انجام دهند یا خیر. بدیل دیگری وجود نداشت؛ فرار از خدمت یک سیاست انقلابی نیست. موضوع چنین بود: آیا احزاب سوسیالیست باید به لحاظ سیاسی از جنگ حمایت کنند؟ به بودجه ی جنگی رأی بدهند؟ مبارزه علیه حکومت را طرد و در عوض تهییج به «دفاع

از مام میهن» کنند؟ لنین پاسخ داد: خیر! حزب نباید چنین کند، حقی ندارد که چنین کند، نه به این دلیل که به اندازه ی کافی دیگران در جنگ درگیر هستند، بلکه به این دلیل که این یک جنگ ارتجاعی است، این جنگ سگ ها در بین برده داران برای بازتقسیم جهان است.

شکل گیری دولت های ملی در سطح قاره ی اروپا، یک عصر کامل را به خود اختصاص داد که تقریباً با انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد و با جنگ فرانسه و پروس در ۷۱-۱۸۷۰ پایان گرفت. طی این دهه های دراماتیک، جنگ ها عمدتاً خصلتی ملی داشتند. جنگی که برای ایجاد یا دفاع از دولت های ملی به عنوان لازمه ی انکشاف نیروهای مولد و فرهنگ به راه افتاد، طی این دوره خصلت تاریخی عمیقاً مترقی داشت. انقلابیون نه فقط می توانستند، که متعهد به پشتیبانی سیاسی از جنگ های ملی بودند.

از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴، سرمایه داری اروپا، بر بنیان دولت های ملی، نه فقط شکوفا شد، بلکه با تبدیل شدن به سرمایه داری انحصاری یا امپریالیستی، بیش از آن چه که می بایست عمر کرد. «امپریالیزم، آن مرحله از سرمایه داری است که در آن سرمایه داری، پس از تحقق هر آن چه در توان داشته، آغاز به اضمحلال می کند».

علت پشت این انحطاط، این است که چهارچوب مالکیت خصوصی و همین طور مرزهای دولت ملی، نیروهای مولد را به غل و زنجیر می کشند. امپریالیزم در جستجوی تقسیم و بازتقسیم جهان است. این گونه است که به جای جنگ های ملی، جنگ های امپریالیستی سر می رسد. جنگ هایی با خصلت یک سره ارتجاعی که تجلی بن بست، رکود و گنبدگی سرمایه ی انحصاری هستند.

## ماهیت ارتجاعی امپریالیزم

با این حال جهان همچنان بسیار ناهمگون باقی مانده است. امپریالیزم قهرآمیز ملل پیشرفته، تنها از این رو قادر به حیات است که ملل عقب مانده، ملیت های تحت ستم، کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، بر روی کره ی زمین ما باقی هستند. مبارزه ی مردمان تحت ستم برای وحدت ملی و استقلال ملی به طور مضاعف مترقی است؛ چرا که از یک سو، این مبارزه شرایط مساعدتری را برای توسعه ی خود آنان فراهم می آورد؛ و از سوی دیگر، ضرباتی را متحمل امپریالیزم می کند. به طور اخص همین امر دلیل آن است که چرا در مبارزه میان یک جمهوری دموکراتیک امپریالیستی متمدن و یک سلطنت بربرمنشانه ی عقب مانده در یک کشور مستعمره، سوسیالیست ها کاملاً در جانب کشور تحت ستم- علی رغم سلطنت آن- و در برابر کشور ستمگر- علی رغم «دموکراسی» آن- هستند.

امپریالیزم اهداف ویژه ی خود را- یعنی تسخیر مستعمرات، بازارها، منابع موادخام و حوزه های نفوذ- با ایده هایی نظیر «صیانت از صلح در برابر مهاجمین»، «دفاع از مام میهن»، «دفاع از دموکراسی» و نظایر این ها، استوار می کند. این ایده ها سرتاسر کذب هستند. وظیفه ی هر سوسیالیست این است که نه فقط از آنان حمایت نکند، بلکه برعکس، در پیش روی مردم نقاب از چهره ی آنان بردارد. لنین در مارس ۱۹۱۵ نوشت: «این پرسش که کدام گروه نخستین ضربه ی نظامی را وارد آورد یا کدام یک نخست جنگ را اعلام کرد، فاقد هرگونه اهمیتی در تعیین تاکتیک های سوسیالیست ها است. عبارت پردازی هایی درباره ی دفاع از مام میهن، دفع حملات دشمن، دست زدن به جنگ تدافعی و غیره، در هر دو وجه خود فریب کامل مردم است.»

لنین توضیح داد «چندین دهه، سه راهزن (بورژوازی و حکومت های انگلستان، روسیه و فرانسه) خود را برای غارت کردن آلمان مسلح نمودند. آیا حیرت آور است که دو راهزن (آلمان و اتریش-مجارستان) پیش از آن که آن سه نفر دیگر بتوانند به شمشیرهای سفارش داده ی خود دست یابند، به حمله دست زدند؟».

معنای تاریخی عینی جنگ، از اهمیت تعیین کننده ای برای پرولتاریا برخوردار است: کدام طبقه آن را هدایت می کند؟ و به چه منظوری؟ این است که تعیین کننده است، و نه حقه های دیپلماسی که می تواند دشمن را همواره در پیش روی مردم به عنوان مهاجم ترسیم کند. به همین سان، ارجاعات امپریالیست ها به شعارهای دموکراسی و فرهنگ هم کذب است. «... بورژوازی آلمان... طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش را با این وعده فریب می دهد که جنگ به خاطر ... آزادی و فرهنگ، به خاطر آزادی مردمان تحت ستم تزاریزم آغاز می شود. بورژوازی های انگلستان و فرانسه... طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش را با این وعده ها فریب می دهند که جنگ آن ها... علیه نظامی گری و استبداد آلمان است». یک روبنای سیاسی، در هر شکل اش، نمی تواند بنیان اقتصادی ارتجاعی امپریالیزم را تغییر دهد. برعکس، همین بنیان است که روبنا را تابع و مقید به خود می کند. «در دوره ی ما... حتی فکر کردن به یک بورژوازی مترقی، یک جنبش بورژوایی مترقی احمقانه است. کل دموکراسی بورژوایی... ارتجاعی شده است». این ارزیابی از «دموکراسی» امپریالیستی، اساس و بنیاد کل درک لنینیستی را شکل می دهد.

از آن جا که هر دو اردوگاه امپریالیست ها نه برای دفاع از سرزمین یا دموکراسی بلکه برای بازتقسیم جهان و اسارت مستعمراتی به جنگ دامن می زند، یک سوسیالیست هیچ حقی برای ترجیح دادن یک اردوگاه از سارقین نسبت به دیگری ندارد. هرگونه تلاش برای «آن که از زاویه ی پرولتاریای جهانی تعیین کنیم که آیا شکست یکی از دو گروه ملل متخاصم برای سوسیالیزم شر کم تر خواهد بود یا خیر»، مطلقاً بیهوده و عبث است. در همان نخستین روزهای سپتامبر ۱۹۱۴، لنین نقداً در حال خصلت بندی محتوای جنگ برای هر یک از کشورهای امپریالیستی و همین طور برای تمام گروه بندی های زیر بود: «مبارزه برای بازارها و تاراج زمین های خارجی، اشتیاق برای قطع سر جنبش انقلابی پرولتاریا و درهم شکستن دموکراسی در هر کشور، اشتیاق برای فریب دادن، ایجاد نفاق و درهم شکن پرولتاریای تمامی کشورها، برانگیختن بردگان مزدی یک ملت در برابر بردگان مزدی ملل دیگری به سود بورژوازی. این است کل محتوای واقعی و معنای جنگ». ببینید که دکترین کنونی استالین، دیمیتروف و شرکا تا چه حد از چنین مضامینی تهی شده است!

### ریشه های سوسیال-شوینیزم

اکثر احزاب کارگری کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری، در دوره ی جنگ در جانب بورژوازی خود قرار گرفتند. لنین این گرایش را سوسیال شوینیزم نامید: سوسیالیزم در حرف، شوینیزم در عمل. خیانت به انترناسیونالیزم از آسمان فرود نیامد، بلکه تداوم اجتناب ناپذیر و تکامل سیاست های سازش رفورمیستی بود. «محتوای ایدئولوژیک-سیاسی فرصت طلبی و

سوسیال-شوونیزم، یکسان است: سازش طبقاتی به جای مبارزه ی طبقاتی؛ حمایت از حکومت های خود در دوره ی بروز مشکلات برای آن ها، به جای بهره برداری از این مشکلات به سود انقلاب».

دوره ی رونق سرمایه داری تا پیش از آخرین جنگ- از ۱۹۰۹ تا ۱۹۰۳- اقبال بالایی پرولتاریا را در پیوندی تنگاتنگ با امپریالیزم قرار داد. از سودهای هنگفتی که بورژوازی امپریالیست از مستعمرات و کشورهای عقب مانده به طور کلی به دست آورده بوده، خرده ریزهای چرب و نرمی به دارایی های آریستوکراسی کارگری و بوروکراسی کارگری اضافه شد. در نتیجه، این منافع مستقیم آن ها در سیاست های امپریالیستی بود که بر میهن پرستی آنان فرمان می راند. طی جنگ، که تمامی مناسبات اجتماعی را عریان ساخت، «با نیرویی غول آسا بر روی فرصت طلبان و شوونیست ها سرمایه گذاری شد، آن هم به دلیل اتحاد آنان با بورژوازی، با حکومت و پیاده نظام آن».

گرایش میانی و شاید گسترده ترین گرایش در سوسیالیزم، همان به اصطلاح سانتریزم (کائوتسکی و دیگران) است که طی دوران صلح میان رفورمیزم و مارکسیزم در نوسان بودند و ضمن استتار خود با عبارات پاسیفیستی فراوان، تقریباً بدون استثناء به اسرای در بند شوونیست ها مبدل گشتند. تا جایی که به توده ها برمی گشت، آنان تمام و کمال بدون سپر محافظ رها شدند و فریب همان سازوبرگی را خوردند که خودشان در طول چندین دهه بنا کرده بودند. لنین پس از ارائه ی یک ارزیابی جامعه شناختی و سیاسی از آریستوکراسی کارگری انترناسیونال دوم، در نیمه ی راه متوقف نشد. «وحدت با فرصت طلبان، عبارت است از اتحاد کارگران با بورژوازی خودشان، و این

بیانگر یک شکاف در صفوف طبقه ی کارگر انقلابی جهانی است». از این جا این نتیجه به دست می آید که انترناسیونالیست ها باید از سوسیال شوونیست ها گسست کنند. «تحقق وظایف سوسیالیزم در دوره ی کنونی ناممکن است، دست یابی به یک ترکیب حقیقی از کارگران جهان ناممکن است، مگر با گسست قاطعانه از فرصت طلبی...» و همین طور سانتیزم، «این گرایش بورژوایی در سوسیالیزم». اکنون نام حزب باید تغییر داده شود. «آیا بهتر نیست نام "سوسیال دموکرات" ها را که لکه دار و حقیر شده است به دور اندازیم و به نام قدیمی مارکسیستی "کمونیست" ها بازگردیم؟». اکنون زمان گسست از انترناسیونال دوم و بنا نهادن انترناسیونال سوم است.

\* \* \*

چه چیزی در این بیست سال عجیبی که سپری گشته، تغییر کرده است؟ امپریالیزم خصلتی به مراتب خشن تر و تهاجمی تر به خود گرفته است. منسجم ترین تجلی آن، فاشیزم است. دموکراسی های امپریالیستی چند پله پایین تر سقوط کرده اند و خود به طور طبیعی و ارگانیک در حال تکامل به فاشیزم هستند. ستم استعماری بیش از پیش غیرقابل تحمل می شود. بیداری و اشتیاق ملل تحت ستم برای استقلال ملی تندتر می شود. به بیان دیگر، تمامی آن خصوصیتی که در بنیان تنوری امپریالیزم لنین جای گرفته بودند، اکنون خصلتی به مراتب تندتر و آشکارتر یافته اند.

مطمناً کمونیست-شوونیست ها به موجودیت اتحاد جماهیر شوروی اشاره می کنند که ظاهراً بیانگر یک چرخش کامل نسبت به سیاست های پرولتاریای بین المللی است. در این ارتباط هر کسی می تواند این پاسخ کوتاه را بدهد:



پیش از ظهور اتحاد جماهیر شوروی، ملل تحت ستم، مستعمرات و غیره وجود داشتند که مبارزات شان شایسته ی حمایت بود. اگر جنبش های انقلابی و مترقی در فراسوی کشورهای آنان می توانست مورد حمایت بورژوازی امپریالیستی خود این کشورها قرار گیرد، در آن صورت سیاست میهن پرستی سوسیالیستی در اصل درست می بود. در آن صورت دیگر دلیلی برای بنیان گذاری انترناسیوال سوم وجود نداشت. این یک وجه موضوع است، اما وجه دیگری هم هست. اتحاد جماهیر شوروی تا کنون بیست و دو سال موجودیت داشته است. به مدت هفده سال، اصول لنین به اعتبار خود باقی بود. سیاست های کمونیست-شوینیست ها تنها چهار یا پنج سال پیش شکل گرفت. بنابراین استدلال از زاویه ی موجودیت اتحاد جماهیر شوروی، تنها یک پوشش نادرست است.

وقتی لنین یک ربع قرن پیش حرکت سوسیالیست ها به جانب امپریالیزم ملی آن ها را به بهانه ی دفاع از فرهنگ و دموکراسی، «سوسیال شوینیزم» و «خیانت» نامید، پس از زاویه ی اصول لنین همین سیاست امروز به مراتب جنایتکارانه است. دشوار نیست حدس بزنیم که لنین چه نامی بر رهبران امروزی کمینترن می نهاد که تمامی مغاطلات انترناسیونال دوم را با وجود شرایط تجزیه ی به مراتب ژرف تر تمدن سرمایه داری احیا کرده اند.

در این جا یک تناقض مهلک به چشم می خورد و آن این که مقلدین مفلوک کمینترن، کسانی که پرچم آن را به کهنه پاره ای برای پاک کردن ردّ الیگارشوی کرملین تبدیل کرده اند، به کسانی که به آموزه های بنیانگذار انترناسیونال کمینترن معتقد باقی مانده اند، انگ «خائن» می زنند. لنین حق داشت: طبقات حاکم نه تنها انقلابیون بزرگ را در طول حیات شان مورد اذیت و آزار قرار

می دهند، بلکه بعد از مرگ شان، با ابزارهایی به مراتب بهتر از آنان انتقام می گیرند؛ تلاش می کنند آنان را به نمادهایی بی جان تبدیل کنند که مأموریت شان صیانت از «نظم و قانون» است. البته هیچ کسی مجبور نیست موضع خود را بر مبنای آموزه های لنین قرار دهد. اما ما، به عنوان پیروان لنین، به هیچ کسی اجازه نمی دهیم این آموزه ها را به سخره بگیرد و به ضد خودشان تبدیل کند!

لنون تروتسکی

فوریه ۱۹۳۹

ترجمه: آرام نوبخت

منبع: آرشیو مارکسیست ها در اینترنت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۴